

درس سیصد و نود و پنجم: صوت ۴۱۷

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض
اطراف علم اجمالی (۶)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که مرحوم کمپانی مانع دوم را مبنای خودشان در مانعیتِ اضطرار نسبت به تنجّز علم اجمالی می‌دانند و نسبت به مانعیت اول که مرحوم آخوند مطرح کردند ایراد وارد می‌کند. کلام مرحوم کمپانی براین اساس بود که معذوریتی که از ناحیه شارع بیاید حالا چه معذوریت شرعی باشد یا معذوریت عقلی، این معذوریت با عقاب فعلی نسبت به فعل در صورت تصادف با واقع منافات دارد. در اتیان به أحد الطرفين چه شرع حکم به معذوریت بکند یا عقل حکم بکند فرقی نمی‌کند، چون عقل هم که بر خلاف حکم شرع حکم نمی‌کند یعنی مبنای حکم عقل بر اختیار أحد الطرفين براساس حکم شرع به اضطرار است، نه اینکه عقل مستقلاً و به دور از حکم شرعی حکم به اتیان به أحد الطرفين در مقام اضطرار بکند. نه خیر، حکم شارع به جواز اتیان به مضطراًّ إلیه چه تعیناً و چه تخیراًّ

موجب حکم عقل است به اتیان به أحد الطرفین در مقام اضطرار، و این اختیار اختیار عقلی است و گرچه اختیار شرعی هم هست یعنی نه‌اینکه حالا شارع حکم کرده باشد....، این حرف مرحوم کمپانی صحیح است که لازم نیست حتماً اختیار اختیار شرعی باشد و این یک مطلبی است که اتفاقاً در خیلی از موارد اصولی ما به چشم می‌بینیم.

فرق مسئله عقلی با مسئله شرعی

ببینید فرق بین مسئله عقلی و مسئله شرعی در این است که - حالا گرچه این مطلب خارج از محط بحث است ولی چون ارتباط دارد به عنوان یک مطلب کلی می‌توانیم در همه جا سرایت بدهیم و می‌توانیم به عنوان یک ملاک کلی در بسیاری از قواعد فقهیه یا اصولیه خودمان و یا طریق استنباط در فهم روایات مورد عمل قرار بدهیم - در قاعده عقلی می‌گویند: آن قاعده‌ای است که عقل برای مکلف مستقلاً و بلاواسطه حکم به لزوم و التزام به آن قاعده می‌کند، جدای از حکم عقل، یعنی در ظرف ماوراء شرع حالا چه قبل از شرع باشد یا بعد از شرع باشد

یا مقارن با شرع باشد، عقل در استقلالات عقلیه نسبت به افراد حکم مستقل به الزام و التزام این قاعده می‌کند. مستقلات عقلیه هم همه مشخص و معروف هستند.

ولی نسبت به قاعده شرعی می‌گویند: آن قاعده‌ای است که عقل دسترسی به وصول آن ملاکات را ندارد تا بتواند براساس آن ملاکات کلیتاً احکامی را بر موضوعات حمل کند مثل وجوب صلاة، خب عقل یک هم‌چنین ملاکی را نمی‌تواند به‌دست بیاورد یا حکم به وجوب صوم، حج، خمس، زکات، جهاد و امثال‌ذلک عقل نمی‌تواند نسبت به این قضیه حکمی را بیان کند البته در جهاد که جنبه دفاعی باشد ممکن است عقل حکم به دفاع بر مقاتلین در آن بلد بکند ولی نسبت به جهاد به‌عنوان تهاجم به بلاد کفر خب عقل یک هم‌چنین استقلالی ندارد، یا اینکه کیفیت آن دفاع و احکامی که شارع بیان کرده است خب اینها احکامی است که اختصاص به حکم شرع دارد.

مثلاً جهاد از زن برداشته شده است خب عقل ممکن است نسبت به این قضیه مستقل نباشد. الآن

در خیلی از کشورها نیروی ارتش و قوای نظامی آنها را بسیاری از زنان تشکیل می‌دهند حالا چه داوطلب و چه بالاجبار، بالأخره زنان هم جزو این جیش هستند و به حساب می‌آیند ولی خب در اسلام این جهاد نسبت به زن واجب نیست. این را ملاک برای حکم شرعی و آن را هم ملاک برای حکم عقلی می‌دانند که احکامی را که عقل در ماوراء ظرف شرع حکم به الزام و التزام مکلف بکند این را احکام عقلیه و مستقلات عقلیه می‌گویند.

معنای حقیقی حکم شرع

حالا صحبت در این است که ما آیا در این مسئله که حکم، حکم عقل است یا حکم شرع است و مطالبی که در این زمینه در باب براءت و اشتغال می‌آیند و همین‌طور در باب استصحاب و تأسیس اصل مثبت که براساس احکام عقلیه بار می‌شود و اختلافی را که فقها در اینجا دارند - البته اگر خدا توفیق داد ما به بحث استصحاب رسیدیم بحثش را در آنجا بیان می‌کنیم - نسبت به قادحیت اصل مثبت در صورتی که مبتنی بر حکم عقل باشد و یا عدم

انعقاد اصل مثبت در صورتی که مبتنی بر حکم شرع باشد تمام اینها در مدار این قاعده و مبنای ما قرار می گیرند و آن اینکه ما نظرمาน نسبت به شرع چه نظری است؟ ما شرع را یک عالمی ماوراء عالم خلق می دانیم که آنچه از آن عالم به عنوان وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیاید آن را به عنوان حکم شرع تلقی می کنیم و حتماً باید این مسئله به واسطه پیغمبر بیاید و یا اینکه تفسیر و تبیین آن به واسطه ولایه امر - ائمه علیهم السّلام - بیاید. به این حکم شرع می گوئیم. اما اگر حکم شرع را به عنوان عملی که ممضا و مرضی رضای الهی است بدانیم، آن وقت دیگر تمام احکامی که بلاواسطه بر نفس پیغمبر اکرم به عنوان رسول و آنهایی که بر نفس ولیّ خدا که امام علیه السّلام است به عنوان مبین و چه آنهایی که بر نفس ولیّ خدا غیر از امام معصوم به عنوان راهنما و ارشاد و چه آنهایی که بر عقل فطری به واسطه مستقلات عقلیه ملهم است همه داخل در حکم شرع هستند، بنابراین می توانیم به عنوان مصداق مسئله را این طور بیان کنیم.

در مانحن فیه الآن می گوئیم که آیا این حکم،

حکم عقلی است و این تخییر، تخییر عقلی است یا تخییر شرعی است؟ مرحوم کمپانی همین اشتباه را در ایرادی که بر کلام مرحوم آخوند وارد کردند مرتکب شدند و حالا گرچه در اینجا فرقی بین معذوریت شرعی و عقلی نمی‌دانند ولی در آنجا ایشان هم به همین اشتباه افتادند و آن این است که در باب اختیار شرعی یا اختیار عقلی اگر ما شرع را به این مبنا بدانیم که باید جبرائیل امین از ناحیهٔ پروردگار حکم به اختیار در أحد الطرفین بکند خب می‌گوییم که در اینجا عقاب برداشته می‌شود و علم اجمالی منحل می‌شود و جواز اقتحام در محرم به واسطهٔ امر صریح شارع در اینجا صادر شده است چون جبرائیل آمد. حالا اگر جبرائیل نیامد یک هم‌چنین حرفی بزند، جبرائیل گفته که **عند الاضطرار تُباح المحذورات** و در مانحن‌فیه عقل حکم به اختیار أحد الطرفین می‌کند نه اینکه جبرائیل بگوید، جبرائیل گفته که **يَجوز اقتحام فی المضطر إلیه** پیغمبر هم بیان می‌کند. در مقام عمل، از آنجایی که مکلف علم به حرمت در أحد الطرفین ندارد عقل

حکم به اختیار می‌کند بنابراین اختیار أحد الطرفين به دست عقل مکلف است. اینجا ایراد پیدا می‌شود که پس این اختیار، اختیار عقلی است نه اختیار شرعی.

واحد بودن حکم عقل و حکم شرع

با این مبنایی که ما بیان می‌کنیم دیگر حکم عقل و حکم شرع در اینجا حکم واحد را پیدا می‌کنند و آن مبنا این است که خود نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام اضطرار چه می‌کند؟ خود رسول خدا که منبع وحی است خود امام صادق علیه السلام الآن امام زمان علیه السلام فرض کنید که در چنین مخمصه‌ای گرفتار شود که یکی محرم است حالا او هم بخواهد به حکم ظاهر عمل کند و باید أحد الطرفين را تناول کند خب امام در اینجا مبین شرع است و از امام بالاتر که نداریم، آیا امام علیه السلام در اینجا أحد الطرفين را اختیار می‌کند یا اختیار نمی‌کند یا به مضطر إلیه مقتحم نمی‌شود؟! نمی‌توانیم بگوییم، پس امام علیه السلام هم الآن در اینجا همین کاری را انجام می‌دهد که ما انجام می‌دهیم. رسول خدا هم که بالاتر از امام است اگر

در اینجا بود همین کار را می کرد که ما داریم می کنیم. دیگر فرقی بین حکم عقل و حکم شرع نیست. اگر شارع که پروردگار است به واسطه اضطرار اجازه اقتحام را داده است، چه آن اختیار از ناحیه خود شارع بیاید بگوید که شما مختار در اختیار هستید - شما مختار و مجاز در اختیار أحد الطرفین هستید - و چه این حرف را نزنند، بگوید: **يَجُوزُ الاِقتِحَامُ فِي الْمَضْطَرِ، يَجُوزُ تَتَاوُلُ أَحَدِ الطَّرَفَيْنِ فِي الاِضْطِرَارِ**، اصلاً به طور کلی بگوید که **يَجُوزُ تَتَاوُلُ الْمَضْطَرِّ إِلَيْهِ** بعد در مقام فعل عقل در اینجا حکم به اختیار أحد الطرفین بکند، این حکم شرعی می شود.

بنابراین این دعوایی که در اصول اصولیون بیان کردند؛ فرق بین حکم عقل، حکم شرع و ترتب آثار بر اساس احکام شرعی دون احکام عقلی گذاشتند همه آنها به طور کلی منتفی می شود و یک حکم بیشتر نمی ماند و آن **حکم المنزّل من الله و من عند الله** است؛ **هذا الحكم المنزّل إمّا بواسطة الجبرئیل و نفس النبی صلی الله علیه و آله و سلّم و بیان الائمة عليهم السّلام أو بواسطة نفس الولیّ أو بواسطة إدارک العقل و اتصاله بالعقل الكلّی يفهم ملاکات**

الشرعية و يفهم مبانى الشرعية! دیگر همه این

کاسه کوزه‌های آخوند و شیخ و دعوای نائینی و کمپانی و اینها در اینجا به طور کلی دور ریخته می‌شود و هیچ اثری برای اختلاف مبانی عقلیه و استقلالات عقلیه و همین‌طور بین مسائل شرعیه باقی نمی‌ماند.

ایرادشان این است که فرق بین اختیار شرع و اختیار عقل در این است که چون شارع عالم به مصالح است اگر آمد در یک شبههٔ مصداقیه گفت که شما این طرف را اختیار کن پس معلوم می‌شود که شارع می‌داند که این طرف نجس است اما اگر فرض کنید این را شرع نگفت و این را تفویض به حکم عقل کرد و عقل هم جاهل نسبت به حرمت و حلیت است ... پس ما در اینجا باید فرق بگذاریم که اگر اختیار را شارع گفته باشد معلوم می‌شود هیچ مفسده‌ای در اینجا وجود ندارد، اگر اختیار به توسط عقل باشد ممکن است در أحدهما مفسده باشد ولو معفو عنه باشد.

عرض بنده در اینجا این بود که در مسئله از نظر عقاب و ثواب تفاوتی نمی‌کند اگر شارع گفته که تو مختار هستی خب در اینجا خودش به أحدهما

تصریح کرده اما اگر شارع نگفته و این مسئله را به عقل ما تفویض کرد باز این مسئله مثل همان است و هیچ تفاوتی ندارد. اگر شارع بگوید که أحدهما را انتخاب کن ما أحدهما را انتخاب می‌کنیم آن دیگر در اینجا تصریح می‌شود. حالا شاید اصلاً شارع بگوید که شما این نجس را انتخاب کن. مگر مرحوم آقا رضوان الله تعالیٰ علیه به آقای حداد عرض نکردند که اگر این لیوان پُر از دم باشد و شما به من بگویید که بخور، می‌خورم؟! دیگر تصریح از این بالاتر داریم؟!

وقتی شارع حکم به اضطرار بکند در آنجا خود شارع هم باشد و اگر مشرف به هلاکت باشد همین خمر را می‌خورد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم باشد همین کار را انجام می‌دهد! حالا اتفاق نیفتاده ما فرض می‌کنیم! ما هم باشیم همین کار را می‌کنیم چون حرمت هلاکت نفس از حرمت خمر بالاتر است! حالا گرچه گفتن این نسبت به رسول خدا و امام علیه‌السلام صعب است ولی حکم شرعی است.

حالا شاید امام علیه‌السلام در طول مدت عمر کاری بکند که هیچ اتفاق نیفتد - توجه کنید! - حالا اگر من باب‌مثال اگر یک‌وقت دیدید یک‌جا امام مضطربٌ إلیه خمر خورد تعجب نکنید! اینجا همان جایی است که مقدّس‌ها بار زمین می‌گذارند! مقدّس‌ها می‌گویند که امام اصلاً یک هم‌چنین وضعیتی را پیش نمی‌آورد که مجبور بشود خمر بخورد! ولی ما فرض می‌کنیم بر اینکه اگر امام علیه‌السلام در یک هم‌چنین وضعیتی دچار شد آیا امام علیه‌السلام می‌میرد و خمر نمی‌خورد یا اینکه امام علیه‌السلام به اضطرار عمل می‌کند؟! امام باید به اضطرار عمل کند.

شناخت مردم از امام خلاصه در فعل و

ظاهر و مرتکزات ذهنی

یکی از مصادیق اینکه می‌گوییم که ما امام را نشناختیم همین است که ما فقط امام را در قالب نماز شب شناختیم، ما فقط امامی را قبول داریم که وقتی می‌آید طول عمامه‌اش شانزده متر باشد یا وقتی که

نماز می خواند فرض کنید صدای ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾^۱ نمازش باید تا چند متر برود، اگر یک وقت امام آمد حمدش را در پنج ثانیه خواند ما می گوئیم که این امام نیست! یا اگر فرض کنید رکوعش را سریع یک سبحان الله گفت و بلند شد می گوئیم که این امام نیست! ما خواستیم امام را در فعل بشناسیم، در ظاهر خواستیم بشناسیم، در آن مرتکبات ذهنی خودمان خواستیم بشناسیم. شرع، شرع است چه تفاوت می کند؟! اضطرار همان طوری که برای من حلال است برای امام هم حلال است، اکل میته همان طوری که برای من حلال است برای امام هم حلال است چه تفاوت می کند؟! امام که خارج از [شرع] ما عمل نمی کند! حالا خدا پیش می آورد یا نمی آورد آن دست ما نیست. شاید خدا برای امام پیش نیاورد اما حالا اگر خدا خواست پیش بیاورد چه؟!!

**سرّ بیدار نکردن پیامبر توسط امیرالمؤمنین
در زمانی که روی پای ایشان در خواب**

^۱ . سوره فاتحه (۱) آیه ۷.

بودند

یک مثال برایتان می‌زنیم؛ مگر سر پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی دامن امیرالمؤمنین
علیه‌السلام نبود و خورشید غروب کرد! چرا نماز
نخواند؟! خب این یک مسئله است. حضرت نماز
عصر را نخوانده بود سر حضرت روی دامن
امیرالمؤمنین بود و خوابیده بودند و حضرت دیدند
که اگر بخواهند عبا را بکشند پیغمبر بیدار می‌شود و
امیرالمؤمنین نمازش در شرف قضا شدن بود که
یک‌دفعه حضرت فرمودند یا علی نماز خواندی؟!
گفت: نه، چرا نخواندی؟! حضرت گفتند که شما
خواب بودید!¹

حضرت نگفتند که چرا من را بیدار نکردی خب
این دیگر یک سرّی است و یک مسئله‌ای است که تا
همین جا باید بماند! امیرالمؤمنین گفتند شما خواب
بودید و معنایش این است که خواب شما بر نماز
واجب من ترجیح دارد! این معناست حالا این حرف
را برویم یک جای دیگر بزنیم می‌گویند که ای آقا

¹. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، أبواب الصلّاة، وَ حُدُودِهَا بِأَبْ فَرَضِ
الصلّاة، ص ۲۰۳، ح ۶۱۰.

دین جدید آوردند! حالا بیدار می‌کردی طوری نمی‌شد! بیدار شدن مهم‌تر است یا نماز؟! نماز واجب قضا شده است! ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید که نه، می‌گوید که پیغمبر حتی یک ثانیه بیشتر بخوابد از آن نماز من هزار سال بهتر است! این را ایشان می‌فهمد نه ما فقها! لذا نماز حضرت در شرف قضا شدن بود و شوخی هم ندارد. اگر امیرالمؤمنین به وقت نماز می‌رسید دیگر نیاز به ردّ الشمس نبود چون می‌رسید؛ زود بلند می‌شد یک وضویی می‌گرفت یا وضو داشت و سریع نماز می‌خواند خب چرا ردّ الشمس کند؟!!

بعد که امیرالمؤمنین این کار را انجام داد پیغمبر فرمودند که حالا که این کار را انجام دادی پس بیا آن کار بعدی را هم انجام بده، بیا ردّ الشمس بکن و خورشید را نگه‌دار تا اینکه مردم بفهمند سرّ مسئله در کجاست. نه اینکه حالا چون امیرالمؤمنین وصی است و وصی نباید نمازش قضا بشود، آن یک مطلب دیگر است؛ آن مطلب اعتباری است و ... خب نظر شارع بر این تعلق گرفته است، ولی مسئله اینجاست

که باید به این نقطه بررسی تا بتوانی ردّ الشمس کنی،
اگر به این نقطه رسیدی و معنای ولایت برای تو
منکشف شد حالا می توانی ردّ الشمس کنی.

تلمیذ: خوابیدن شخص پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلّم خصوصیتی داشته یا اینکه نه، اگر شخص
دیگری غیر از پیغمبر هم این حالت برای
امیرالمؤمنین بود باز ایشان او را بیدار نمی کردند؟

استاد: نه، امیرالمؤمنین بیدار نمی کرد ولی حال
ایشان در آن موقع فرق می کرد. دو مسئله است؛ یک
مسئله این است که فرض کنید می گوید که یک بنده
خدایی است مثل آن مسئله ای که برای حاج سعید
حبّوبی در آن سفری که با این بلم ها می رفتند -
عراقی ها به این بلم چه می گویند؟!

تلمیذ: کرج (کَلک).

استاد: حاج سعید حبّوبی از نجف برای زیارت
به کربلا می آمدند و مرحوم آخوند ملاحسین قلی
همدانی رضوان الله تعالی علیه هم میان اصحابش بود
و همین طور با خودش حرف می زد یک دفعه گفت:
بارک الله بارک الله میرزا سعید خوب کاری کردی!

احسنت! دو سه نفر فهمیدند و هیچ نگفتند، در وقت

برگشت گفتند که فلانی چه شد؟! حاج سعید حبّوبی
موقع نماز شب بود می خواستم نماز بخوانم شخص
عربی همین طور خوابیده بود یک دفعه روی ما افتاد!
این بیچاره کمرش خرد شد و همین طور باقی بود و
این عرب هم اصلاً تا نزدیک صبح بیدار نشد و این
نماز شبش را نخواند، همان طور نشسته نمازش را
خواند و موقع نماز صبح نزدیک طلوع آفتاب که شد
برای نماز بیدارش کرد. او هم چنان خوابش برده بود
که اگر توپ هم می ترکید بیدار نمی شد! ^۱ خب این
به حسب اینکه بندهٔ خدایی است و دارد زیارت
می رود و ...، بالأخره یک بنده خدایی است، از این
نقطه نظر این حساب را دارد. خب شاید امیرالمؤمنین
علیه السلام در آن موقع فرض کنید حالا تیمم هم
انجام دهد و همین طور نماز را در این وضع بخواند
ولی بیدار کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم
یک مسئلهٔ دیگر دارد، می گوید که اگر نماز هم رفت،
رفت آن حال و هوا اصلاً یک طور دیگر است!

بله، اگر یک شخص دیگر بود امیرالمؤمنین این

^۱. مهر تابناک، ص ۱۸، تعلیقه، با قدری اختلاف.

کار را نمی‌کرد. بله، درست است. این به‌خاطر این است که حضرت به ملاک رسیده و چون به ملاک رسیده این کار را انجام نمی‌دهد ولو نسبت به فرد دیگر ولی خب حالش در آن موقع نسبت به پیغمبر یک حال و هوای دیگری بود و یک حساب دیگری می‌کرد و اصلاً با یک هم‌چنین وضعیتی نماز را دیگر در آنجا نمی‌دید، مطلب این است و این خیلی مسئله مهمی است. یک وقت پیغمبر در یک وضعیتی است که اصلاً مقام، مقام تکلیف نیست و آن اصلاً یک چیز دیگر است حالا اگر سر شخص دیگر باشد نه، تکلیف هست ولی حالا به‌خاطر رعایت آنها مثلاً نماز را نشسته می‌خواند یا مثلاً بیدارش نمی‌کند. حالا فهمیدید بین کسی که عرفان دارد تا کسی که ندارد چقدر در فتوا دادن فرق است؟! کسی که بوی معرفت به گوش و فهم و دلش خورده تا آن کسی که مسائل را از داخل کتاب‌ها درمی‌آورد چقدر فرق است!

تلمیذ: شما فرمودید که وصی نمازش قضا

نمی‌شود، این یک مسئله دیگر است؟

استاد: نه، آن وصی پیغمبر است؛ وصی هر

پیغمبری البته نه اینکه نمازش قضا نشود ...، نه این
فرق می کند، حالا خدا نمی خواهد نمازش قضا شود
آن یک مطلب دیگر است، راجع به وصی پیغمبر یک
شرایط خاصی هست؛ اینکه هر جایی نمی تواند مثل
سایر افراد نماز بخواند و راجع به خود کیفیت
نمازش هم یک شرایط خاصی دارد ولی راجع به
قضا نشدن نه این مسئله را نداریم ولی این هست که
هر جایی نمی تواند بخواند؛ در هر زمینی نمی تواند
بخواند.

تلمیذ: اتفاق نیفتاده؟

استاد: نه اتفاق نیفتاده، حالا ما می گوئیم،
خواست خدا چیست نمی دانیم ولی بالأخره اگر هم
بیفتد فرقی نمی کند؛ الآن نماز امام زمان علیه السلام
قضا بشود خب بشود، فرق نمی کند.

تلمیذ: ...

استاد: نباید بگوئید، نمی شود گفت، حرام است.
مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه روح مجرد را که
نوشتند به من فرمودند که من این مقداری را که
نوشتم مقداری بود که دیدم نوشتنش جایز است و

بقیه جایز نبود و نمی توانستم بگویم، حالا چه بود!

ما همین طور یک ولیّ خدا می شنویم! من وقتی روز نیمه شعبان [در مشهد] صحبت کردم خیلی ها صحبت من را سرسری گرفتند البته فوری نوار مخفی شد و قرار شد که کسی نفهمد و الآن هم دست کسی نیست خود من هم ندارم، بعضی از بستگان پیش ما آمدند و گفتند که بهتر است این نوار پخش نشود چون ممکن است بعضی ها سوءاستفاده بکنند. من گفتم که من این نوار و این منبر را برای شما و استادان گفتم! گفتم که من برای شما دو نفر منبر رفتم و به کسی دیگر کار ندارم که سوءاستفاده بکنند و حسن استفاده بکنند! من گفتم که شما بفهمید! آقا رنگش قرمز شد و... خلاصه فهمید ما مسئله را خواندیم! اینها بر ولایت بعضی ها استدلال می کردند که از حرم که آمدند زمین خوردند و نفهمیدند! کار به کجا کشیده است؟! مگر کشک است!؟

ما که سهل است، ما که جای خود دارد اینهایی که اصلاً خارج از قضیه هستند دو نفر از یکی از کشورهای خارجی آمده بودند اینجا تا ببینند بعد از مرحوم آقا، وصی کیست؟ رفته بودند نیم ساعت بعد

برگشته بودند گفتند که بعد از آقای طهرانی فاتحه همه چیز را بخوانید تمام شد! مردم جو نخوردند! خب می فهمند! یعنی چه؟! این چه حرفی است؟! دو نفر آدم اصلاً از اروپا آمده بودند از سوئد آمده بودند! آن یکی از آمریکا آمده بود! بابا اینها کتاب خوانده اند! همان شخصی که گفته بود که من با رساله لب اللباب عشق بازی می کنم آمده بود در یک جلسه و وقتی که با او برخورد کردند گفت: خدا گرفتاری های نفسانی همه مان را برطرف کند! بفرمایید! حالا خوب شد؟! این را هم من یادش دادم؟! گفت: خدا گرفتاری های نفسانی همه مان را برطرف کند! دقیقاً همان را گفت که بنده می گویم! حالا این یک عبارتش بود. «سحر با معجزه پهلوی نزنند»!

امام حساب دارد، بروزات دارد، ظهورات دارد، ولایت و سیطره دارد و نفوس همه به دست او است،

^۱. دیوان حافظ، غزل ۱۲۸:

سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار *** سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

ولیّ خدا همین طور است خب بنده بیایم بنشینم و فقط سر پایین بیندازم اینکه ولیّ خدا درست نمی شود نتیجه اش چیست؟! «عرض خود می بری و زحمت ما می داری»!^۱

هم زحمت ما در این اوضاع زیاد شد و هم آبرو رفت. امام رضا علیه السّلام وقتی که پیش مأمون رفت زن های مأمون شیفته امام شده بودند و به مأمون اعتراض می کردند و می گفتند که با این پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم درنیفت تو جهنم در پیش داری! این مسئله اش با مسئله حکّام و خلفا و اینها فرق می کند. خب اگر قرار باشد امام رضا مثل یکی از اعوان و اشراف مأمون باشد یا حداقل آدم صالح باشد، قضیه این طوری نیست.

امام رضا یک نماز عید فطر رفت، تمام لشکر مأمون را به هم ریخت. جریانش را که دارید؟! پیاده راه افتاد و فلان^۲ مسئله ولایت مگر بازی است مگر

^۱. دیوان حافظ، غزل ۴۴۹:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست *** عرض خود می بری و زحمت ما می داری

^۲. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۱.

شوخی است؟! خب اینها برای خود ما عبرت است
تا حواسمان را جمع کنیم شیطان گولمان نزند. همین
دور و بری‌ها، ولیّ تراش‌ها! همین‌ها می‌آیند برای
آدم بدبختی درست می‌کنند! می‌برند، می‌برند،
می‌برند آدم را در جهنم می‌اندازند بعد می‌ایستند
هرهر می‌خندند! مرحوم آقا رضوان الله تعالیٰ علیه
می‌فرمودند: این اطرافیان و مریدان می‌آیند دور آدم
را می‌گیرند و می‌برند با کله در جهنم می‌اندازند وقتی
افتاد حالا می‌ایستند می‌خندند! می‌گویند که حالا
خوب تو را در جهنم انداختیم! هرچه داد می‌زند ای
بی‌انصاف‌ها شما چه کردید؟! می‌گویند که
می‌خواستی قبول نکنی! ما از تو تمجید و مدح و
تعریف کردیم چرا قبول کردی؟! چه کسی گفت که
قبول کنی؟! آن وقت هیچ جواب ندارد بگوید.
می‌گویند: می‌خواستی قبول نکنی، گول نخوری!

چقدر من به اینها گفتم که آقا گول این افراد را
نخورید اینها همان‌هایی هستند که در زمان مرحوم
آقا خون به دل آقا کردند، آن قضایا یادتان رفت؟!
این چند نفر بودند اما حالا اینها آمدند دارند سنگ

ولایت را به سینه می‌زنند! گول نخورید! کار به جایی رسید که می‌گفتند: حرفی که می‌زنید فلانی نشود! خب دیگر الحمدلله کار ما و پرونده ما بسته شد! وقتی کار به اینجا برسد [که نباید بشنویم]، دیگر خداحافظ شما! ما دیگر برای چه اینجا بایستیم؟! خداحافظ شما رفتیم.

تلمیذ: ایام غدیر است.

استاد: از امروز شروع شده است؟! اقلأً ما مجلسش را نداریم درس را هم نباید تعطیل کنیم! چون خیلی سرمان کلاه می‌رود و به نفع زن‌ها است چون آنها مجلس دارند.

تلمیذ: شب‌ها که درس نداریم به جایش مجلس می‌گیریم!

استاد: اتفاقاً بعضی رفقا گفتند، گفتم که زمان آقا رضوان الله تعالی علیه مرسوم نبود حالا می‌خواهند بگیرند، بگیرند ولی من تشویق نمی‌کنم. ما هم می‌خواهیم به همان سنت مرحوم آقا باشیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد